

## چهرهٔ ابلیس در شعر مثنوی معنوی

نرگس جهان\*

علی اکبر دهخدا در ذیل کلمهٔ ابلیس می‌نویسد:

”ظاهراً از کلمهٔ یونانی دیابلس؛ لغویون عرب آن را از مادهٔ ابلاس به معنی نومیدکردن یا کلمهٔ اجنبی شمرده‌اند و آن نام مهتر دیوان است که پس از نفخ روح در جسد ابوالبشر، چون از سجدهٔ آدم سرباز زد مطرود گشت و او تا روز رستاخیز زنده باشد و جز بندگان مخلص را اغوا تواند کرد. نظیر اهریمن دین زردشت، عزازیل، خناس، بوخلاف، ابومره، شیخ نجدی، ابولینی، دیو، مهتردیوان (اسامی فی الاسامی) پدر پریان، جمع آن ابالیس و ابالسه است“<sup>۱</sup>.

علی اکبر دهخدا در ضمن توضیح، ابیات زیر را از مولانا نقل کرده است:

پس به هر دستی نباید داد دست	هم‌چو ابلیسی که گفت اغویتنی
پس اگر ابلیس هم ساجد شدی	او نبود آدم او غیری بدی
آن بلیس از خمر خوردن دور بود	مست بود او از تکبر و ز جحود
گفت اگر دیو است من بخشیدمش	ور بلیسی کرد من پوشیدمش
آن بلیس از ننگ و عار کمتری	خویشتن افگند در صد ابتری
پر هنر را هم اگر چه شد نفیس	کم‌پرست و عبرتی‌گیر از بلیس
آن بلیس از جان از آن در پرده بود	یک نشد با جان که عضو مرده بود
آن امیر از حال بنده بی‌خبر	که نبودش جز بلیسانه نظر <sup>۲</sup>

---

\* استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانابا خان: لغت‌نامهٔ دهخدا، ج آ، ابوسعید، ۱۳۲۵ هـ ش، ص ۸۰-۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۸۰.

اسم دیگر ابلیس شیطان است. علی اکبر دهخدا در ذیل کلمه شیطان توضیح می‌دهد:

«شیطان، ابلیس از ماده شطن، شطوناً یعنی دور شد دور شدنی و وجه تسمیه آن است که از درگاه حضرت آفریدگار مطلق رانده شده است. بعضی گفته‌اند از ماده شاط شیطاً می‌باشد که به معنی هلاک شدن است. بنابراین وزن آن فعلاَن است و وجه تسمیه نیز ظاهر است.»

در مجمع‌السلوک گفته است:

«شیطان آتشی است نا صاف که آمیخته به تاریکی کفر است در جسم و روان آدمی مانند جریان خون روان است.»

علما در تفسیر این لفظ از آیه مبارک «شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»<sup>۱</sup> اختلاف دارند و این اختلاف بر دو قول است. قول اول آن است که شیاطین همگی فرزند ابلیس‌اند جز این‌که وی فرزند خود را دو قسمت ساخت. قسمتی را مأمور و سوسه بنی نوع ساخت و قسمت دیگر مأمور و سوسه جن کرد. پس قسم اول شیاطین انس و قسم دوم شیاطین جن‌اند. قول دوم آن است که هر متمرّد نافرمانی از نوع جن و انس را شیطان نامند و از این رو پیغمبر صلی الله علیه و سلم به ابوذری فرمود: هل تعوذن بالله من شرّ شیطان الانس و الجن؟ ابوذری گفت: مگر برای بنی آدم هم شیطان وجود دارد؟ فرمود بلی شیاطین انس شریرتر از شیاطین جن‌اند. و این قول ابن عبّاس است که امام فخر رازی در تفسیر بیان کرده است (از کشف اصطلاحات الفنون)... در قرآن و روایات اسلامی آمده که وی نخست فرشته بود و چون از امر الهی مبنی بر سجده کردن آدم علیه السلام امتناع کرد از درگاه احدیّت رانده شد و به اغوا و اضلال خلق پرداخت (از فرهنگ فارسی دکتر معین<sup>۲</sup>).

حسین عمادزاده در قصص الانبیاء راجع به ابلیس می‌نویسد:

۱. انعام (۶)، آیه ۱۱۲.

۲. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانبابا خان: لغت‌نامه دهخدا، شماره مسلسل ۷۲، شماره حرف ش: ۱، تهران، ۱۳۴۱ ه.ش.

«... این است که ابلیس از فرشتگان نبود و تنها فرشتگان مأمور به سجود بودند. و آیت زیر را نقل می‌کند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». نیز توضیح می‌دهد: ابلیس مأمور به سجده نبود زیرا ملک نبود و لذا موقعی که خطاب شد: «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»<sup>۱</sup>. عرض کرد من فرشته و مأمور به سجده نبودم. ولی تکبر ورزید و زیربار فرمان نرفت و گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۲</sup>. در این جا قیاس کرد نفس خود را به نفس آدم در حالی که شرافت آدم به جان آدمیت است، به علاوه بود وی در صف ملائکه بود و باید در حین امر پیروی فرشتگان سجده کند که رای اکثریت جمهور محترم است و اقلیت باید از کثرت پیروی نماید.

ابلیس به سبب همین تکبر و خودپسندی از بهشت رانده شد و خطاب شد: «قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايُّكَ رَجِيمٌ»<sup>۳</sup> و «إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۴</sup>. ترجمه: (ای شیطان) از بهشت خارج شو. پس تو رانده شده‌ای و لعنت بر تو باد تا روز جزا بنابراین شیطان از جنت بیرن شد و این محرومیت سبب حسادت او شد و در مقام اغوای آدم برآمد تا او را اغوا کرد و از شجره منهیه تناول نمود... حضرت امام صادق بالحق به جریر فرمود: تکبر شیطان از روی جهل او بود، زیرا او از آتش است و آتش از چوب است و چوب از درخت و درخت از خاک پس ابلیس بر آدم خاکی افزونی نداشت تا ابا از سجده نماید<sup>۵</sup>.

نخستین بار اسم ابلیس در قرآن کریم در سوره بقره ۲، آیت ۳۴ در ضمن بیان امتناع کردن از سجده ابلیس به آدم آمده است. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»<sup>۶</sup>. و [یادکن] آنگاه که فرشتگان را گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس.

۱. بقره (۲)، آیه ۳۴.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۳. همان، آیه ۱۲.

۴. حجر (۱۵)، آیه ۵-۳۴.

۵. تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم و قصص قرآن، از حسین عمادزاده، انتشارات اسلام، تهران ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۳-۱۰۲.

۶. بقره (۲)، آیه ۳۴.

در سوره حجر ۱۵، آیت ۳۱؛ سوره اسراء (بنی اسرائیل) ۱۷، آیت ۶۱؛ سوره کهف ۱۸، آیت ۵ و در سوره ص ۳۸، آیت ۷۴ قرآن ابلیس را با نام ابلیس یاد کرده است. و قرآن با اسم دیگر او که شیطان است در سوره طه<sup>۱</sup> ۲۰، آیت ۱۲۰ فوسوس الیه الشیطن. و در سوره اعراف ۷، آیت ۲۰ فوسوس لهما الشیطن. نام برده است. مولانا نیز شیطان را با نام ابلیس یاد می‌کند:

گفت هی تو کیستی نام تو چیست      گفت نامم فاش ابلیس شقی است<sup>۱</sup>  
سینه‌اش را کوفت شیطان و گریخت      نون آن بی‌چارگان زین مکر ریخت

به عقیده اسلامی ابلیس از آتش خلق شده است و آدم از گل. به همین سبب شیطان خودش را بهتر از آدم می‌داند و این امر مانع سجده او شد. چنان‌که قرآن اشاره می‌کند: «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۲</sup>. ترجمه: [خدای گفت] چه باز داشت تو را که سجده نکنی آنگاه که به تو فرمان دادم؟ گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

جای دیگر قرآن به همین موضوع اشاره می‌کند:

«قَالَ لَمْ أَكُنْ لِيَاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ»<sup>۳</sup>. ترجمه: گفت: من نه آنم که برای بشری که او را از گلی خشک برآمده از لجنی بویناک آفریده‌ای سجده کنم.

جای دیگر اشاره می‌کند:

«قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»<sup>۴</sup>. ترجمه: گفت: آیا کسی را سجده کنم که از گلی آفریده‌ای؟ «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۵</sup>. گفت: من از او بهترم که مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

۱. مولای روم، جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی، مثنوی معنوی، به‌کوشش و اهتمام رینولد آلن نیکلسون، با مقدمه دکتر قدم علی سرامی، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۱ ه.ش، شماره بیت ۲۶۱۱، ص ۲۸۲.
۲. اعراف (۷)، آیه ۱۲.
۳. حجر (۱۵)، آیه ۳۳.
۴. بنی اسرائیل/اسراء (۱۷)، آیه ۶۱.
۵. اعراف (۷)، آیه ۱۲ و سوره ص (۳۸)، آیه ۷۶.

مولانا اشاره می‌کند:

تو همان دیدی که ابلیس لعین گفت من از آتشم آدم ز طین<sup>۱</sup>

به همین سبب خودش را برتر از آدم دانست. مولانا اظهار می‌کند:

بندگی او به از سلطانی ست که انا خیر دم شیطانی است<sup>۲</sup>

باید تذکر داد که مولانا برای صفت «برتر و بهتر» از همان کلمه قرآن یعنی خیر<sup>۳</sup> استفاده کرده است. دوّم اظهار می‌کند که خود را بهتر دانستن لاف شیطانی است نه صفت آدمی و آدمیت، بلکه عاجزی و انکساری و بندگی فعل آدم است و این بهتر از سلطانی ابلیس است، زیرا که آدم به سبب بندگی اشرف المخلوقات گردید و ابلیس به سبب تکبر و خودپسندی رانده درگاه شد.

فرق بین و برگزین تو ای حبیس بندگی آدم از کبر بلیس<sup>۴</sup>

مولانا اظهار می‌کند که ابلیس به سبب خودپسندی و خودبینی در زمانه رسوا شد.

مسخره ابلیس گردد در زمن از ضعیفی رای آن توبه شکن<sup>۵</sup>

مولانا این خودپسندی و خودبینی را فعل ابلیس می‌داند و مردم را از این فعل بد

آگاه می‌کند:

چشم ابلیسانه را یکدم ببند چند بینی صورت آخر چند چند

ابلیس از سبب خودپسندی نافرمانی تا روز محشر رانده درگاه شد. قرآن اشاره

می‌کند:

«قَالَ فَاحْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝ وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۝»<sup>۶</sup>. ترجمه: گفت:

پس از آن جا بیرون شو که تو رانده‌ای و همانا تا روز پاداش و کیفر بر تو لعنت است.

مولانا به همین موضوع اشاره می‌کند:

این مثال آورد ابلیس لعین تا که شد ملعون حق تا یوم دین<sup>۷</sup>

۱. مولای روم، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر سوّم، شماره بیت ۲۲۹۸، ص ۴۳۶.

۲. همان، دفتر چهارم، شماره بیت ۳۳۴۲، ص ۶۹۳.

۳. همان، شماره بیت ۳۳۴۳، ص ۵۹۳.

۴. همان، دفتر، شماره بیت ۳۳۸۵، ص ۶۹۵.

۵. حجر (۱۵)، آیه ۳۵ و ۳۴.

۶. مثنوی معنوی، دفتر سوّم، شماره بیت ۳۷۹۰، ص ۴۵۷.

از آن به بعد ابلیس را با نام ابلیس لعین یاد می‌کنند. مولانا نیز در بسیاری از ابیات خود ابلیس را با همین صفت یاد کرده است. این جا یک دو بیت برای نمونه نقل می‌شود:

گفت ابلیس لعین دادار را دام زفتی خواهم این اشکار را<sup>۱</sup>

از این به بعد این فعل خودپسندی برای همیشه منسوب به ابلیس شد. و از این مناسبت هر کس که این کار را انجام می‌دهد. لعنت بر ابلیس می‌فرستند:

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس هر که خست او گفت لعنت بر بلیس<sup>۲</sup>

مولانا برای این کار لعنتی ابلیس را پیشوا می‌داند:

پیش او ابلیس بود این راه را کو شکار آمد شبی که جاه را<sup>۳</sup>

به عقیده اسلامی ابلیس صدها هزار سال خدا را عبادت می‌کرد و از این سبب یکی از مقرَّبان خدا و امیرالمؤمنین بود. مولانا اشاره می‌کند:

صد هزاران سال ابلیس لعین بود ابدال و امیرالمؤمنین<sup>۴</sup>

ولی او از ناز خود با آدم جنگ کرد، لذا رسوا گشت.

پنجه زد با آدم از نازی که داشت گشت رسوا هم چو سرگین وقت چاشت<sup>۵</sup>

از این جهت او نمی‌تواند سروری و ریاست آدم را قبول بکند. مولانا نظر می‌کند:

شد عزازیلی از این مستی بلیس که چرا آدم شود بر من رئیس<sup>۶</sup>

به نظر مولانا چون ابلیس سال‌ها خدا را عبادت می‌کرد لذا نام نیکو می‌داشت ولی از

سبب نافرمانی رسوا شد و باعث این رسوایی نامش ابلیس افتاد.

سال‌ها ابلیس نیکو نام زیست گشت رسوا بین که او را نام چیست

در جهان معروف بدی علیای او گشت معروضی به عکس ای وای او<sup>۷</sup>

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، شماره بیت ۹۴۲، ص ۷۶۲.

۲. همان، شماره بیت ۱۹۵۳، ص ۸۱۱

۳. همان، شماره بیت ۱۹۵۰.

۴. همان، دفتر اول، شماره بیت ۳۳۰۲، ص ۱۴۶.

۵. همان، شماره بیت ۳۳۰۳.

۶. همان، دفتر پنجم، شماره بیت ۱۹۲۱، ص ۸۰۹.

۷. همان، دفتر دوم، شماره بیت ۲-۳۴۱، ص ۳۰۹.

مولانا از تکبر و نخوت ابلیس نتیجه‌گیری می‌کند که چون او به جز طین آدم هیچ فضیلتی در او ندیده بود لذا از سجده امتناع کرد.

ز آدمی که بود بی‌مثل و ندید دیده ابلیس جز طینی ندید<sup>۱</sup>  
آیت قرآن است و تعزّ من تشاء و تذللّ من تشاء<sup>۲</sup> مولانا این عزّت و ذلّت را در صورت آدم و ابلیس می‌بیند.

عزّت آن اوست و آن بندگانش ز آدم و ابلیس بر می‌خوان نشانش<sup>۳</sup>  
مولانا از این نتیجه‌گیری می‌کند، آنان که به دیگران به نظر حقارت می‌نگرند فعل ابلیسانه را انجام می‌دهند. مولانا می‌سراید:

شاه دین را منگر ای نادان به طین کاین نظر کردست ابلیس لعین<sup>۴</sup>  
یعنی تو ای نادان بی‌نوا، هرگز به صورت از گل سرشته مردان دین منگر، زیرا که این همان نظر خودبینانه‌ایست که شیطان به آدم انداخت. نیز جای دگر می‌سراید:  
دید طین آدم و دینش ندید این جهان دید و آن جهان بینش ندید<sup>۵</sup>  
و مردم را آگاه می‌کند که نباید که مثل ابلیس اعوری بر حقیقت‌ها نظر کنی و گرنه مثل او هلاک خواهی شد:

تا نباشی هم‌چو ابلیس اعوری نیم بیند نیم نی چون ابتری<sup>۶</sup>  
مولانا کلمه ابلیس را به عنوان تخفیف به کار برده است. مثلاً بلیس و بلیسی. تکبر و غرور که صفت ابلیس است. مولانا از واژه بلیسی به همین معنی استفاده می‌کند:  
از حریص کم در آن روی قنوع وز تکبر کم در آن چهره خشوع  
هم‌چنین از بخل کم در روی جود وز بلیس چهره خوب سجود<sup>۷</sup>  
فرق بین و برگزین تو ای حبیس بندگی آدم از کبر بلیس<sup>۸</sup>

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوّم، شماره بیت ۲۷۵۸، ص ۵۶.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۲۶.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوّم، شماره بیت ۱۷۷۹.

۴. همان، دفتر چهارم، شماره بیت ۸۲۴، ص ۵۸۶.

۵. همان، شماره بیت ۱۶۱۸، ص ۶۱۹.

۶. همان، شماره بیت ۱۶۱۷.

۷. مثنوی معنوی.

۸. همان، دفتر چهارم، شماره بیت ۳۳۴۳.

در ابیات فارسی ابلیس مظهر کبر و غرور است. و چون ابلیس کبر تکبر کرد لذا از درگاه خداوند رانده شد. شعرای عارف کبر را فعل شیطان می‌شمردند و از این زشتی مردم را آگاه می‌کنند. مولانا نیز مانند شعرای عارف کبر را به ابلیس و بندگی را به آدم علیه‌السلام منسوب کرده و فرق هر دو را به‌طور مثال می‌آورد:

پرهنر را نیز اگر باشد نفیس کم‌پرست و عبرتی‌گیر از بلیس<sup>۱</sup>

صفت ابلیس مکر و حيله است و بسیاری از مردم از این نوع هستند که بنیان کارهای خودشان را بر حيله می‌نهند. مولانا این نوع افراد را با عنوان «ابلیس و آدم روی» یاد کرده است:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست<sup>۲</sup>

اشاره به حدیث رسول اکرم (ص) هست: «و انهم لشیاطین فی صورالانسان»، آن‌ها ابلیسان آدمی رویند. این نوع افراد در نظر مولوی مانند آن درویشان‌اند که به‌ظاهر درویش صفت‌اند ولی در باطن ابلیس صفت. نیز اشاره به آن اقطاب و مرشدان است که از حقیقت دور ولی به‌دروغ‌گویی و بهانه‌سازی نزدیک. مولانا در مصرع دوم آگاه می‌کند که هر دستی یعنی مرشد برای بیعت کردن نیست.

**آتش:** افروخته چوب و ذغال و جز آن. در قرآن کریم اشاره شده است که خداوند کریم آدم را از خاک آفرید و ابلیس و جنیان را از آتش و همین باعث مانع سجده ابلیس به آدم شد. قرآن می‌گوید: «قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»<sup>۳</sup>. ترجمه: گفت خدا به [شیطان] چه چیزی تو را از سجده بر آدم مانع آمد؟ گفت: من بهتر از اویم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک<sup>۴</sup>.

۱. مثنوی معنوی.

۲. همان، دفتر اول، شماره بیت ۳۱۶، ص ۱۸.

۳. اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۴. به حواله فرهنگ و لغات و تعبیرات مثنوی، گردآورنده سید صادق گوهرین، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۲۲.



قرآن جای دیگر اشاره می‌کند: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ»؛ ترجمه: آفرید آدمی را از گل خشک مجوف چون گل پخته و آفرید جنیان را از آتش متحرک.  
مولانا اظهار می‌کند:

گفت آتش را برو ابلیس شو      زیر هفتم خاک با تلبیس شو  
آدم خاکی برو تو برشها      ای بلیس آتش رو تا ثری<sup>۲</sup>

در مثنوی معنوی در دفتر اول یک عنوان است: اول کسی که در مقابله نص قیاس نفس آورد ابلیس بود. مولوی در ابیات زیر این عنوان هدف و مقصود را برای انسان قدم عشق مقرر کرده است. مولانا اظهار می‌کند:

اول آن کس کاین قیاس‌ها نمود      پیش انوار خدا ابلیس بود  
گفت نار از خاک بی شک بهتر است      من ز نار و او ز خاک اکدرست  
پس قیاس فرع بر اصلش کنیم      او ز ظلمت ما ز نور روشنیم<sup>۳</sup>

دکتر سپید صادق گوهرین کلمه قیاس را توضیح می‌دهد: قیاس در لغت به معنی اندازه و اندازه گرفتن دو چیز و برابر گردانیدن در فکر یکی را با دیگری در حکمی است و در اصطلاح اهل منطق، قیاس قولی باشد مشتمل بر زیادت از یک قول جازم، چنان‌که از وضع آن قولها بالذات قولی دیگر جازم معین بر سبیل اضطرار لازم آید. چنان‌که گوئیم هر انسانی حیوان است و حیوان جسم (اساس الاقتباس ص ۱۸۶) غرض آن است که قیاس به آن‌گونه استدلال اطلاق می‌شود که ذهن را از کلی به جزئی یا از اصل به نتیجه و از قانون به موارد اطلاق آن برساند. مثلاً از این مقدمه کلی که انسان فناپذیر است به این نتیجه می‌رسیم که پرویز در ضمن فناپذیرست (لغت‌نامه) ...  
این قیاس در نزد صوفیان که تنها وسیله رسیدن به هدف است ابلیس بود. به قول دکتر عبدالحسین زرین کوب:

۱. رحمن (۵۵)، آیه ۱۴ و ۱۵؛ به‌حواله فرهنگ و لغات و تعبیرات مثنوی، ص ۳۱.  
۲. مولای روم، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره بیت ۱۶۲۴، ص ۲۴۳.  
۳. همان، دفتر اول، شماره بیت ۳۴۰۲، ص ۱۵۰.

”هم‌چنین مولانا در لابه‌لای مثنوی این کلمات را به‌کاربرده است که عیناً لفظ قرآن نیست اما از طریق قرآن در زبان مثنوی راه پیدا کرده است. مثلاً کلمه استننا در معنی ان‌شاء‌الله گفتن است. هم‌چنین تعبیر الحاق ذریات که هرچند بدین صورت در قرآن نیست از آیت قرآن «الْحَقُّنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»<sup>۱</sup> مولانا اشاره می‌کند:

”همچو ابلیس و ذریات او با خدا در جنگ و اندر گفت‌وگو<sup>۲</sup> همین طور مولانا بسیاری از نکات علمی و عرفانی را به‌وسیله داستان و حکایت بیان نموده است که این نوع داستان‌ها هیچ‌سرچشمه‌ای از مدارک اسلامی ندارند ولی مولانا برای بیان مقصود به‌طور مثال آورده است. مثلاً در داستان بیدارکردن ابلیس به‌معاویه“.

از طریق این داستان مولانا مکر و فریب ابلیس و راجع به‌اسم و آفرینش ابلیس و تلبیس وی اشاره می‌کند.

مولوی در مثنوی معنوی در دفتر اول داستان ابلیس و معاویه را به‌عنوان زیر مطرح کرده است:

۱. بیدارکردن ابلیس معاویه را که وقت نماز بی‌گاه است.
۲. جواب گفتن ابلیس معاویه را.
۳. باز جواب گفتن ابلیس معاویه را.
۴. عنف‌کردن معاویه با ابلیس.
۵. نالیدن معاویه به‌حق تعالی از مکر ابلیس و نصرت خواستن.
۶. تفریرکردن ابلیس تلبیس خود را با معاویه.
۷. باز الحاح کردن معاویه ابلیس را.
۸. به‌اقرار آوردن معاویه ابلیس را.

---

۱. طور (۵۲)، آیه ۲۱؛ سرّنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی از دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب، ج ۱، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش، ص ۱۸۴.

۲. مولای روم، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، شماره بیت ۱۳۹۵.

۹. راست گفتن مکر خود را با معاویه.
۱۰. تتمهٔ اقرار ابلیس با معاویه مکر و فریب خود را.
۱۱. تصدیق کردن معاویه ابلیس را در آن قول.
- به وسیلهٔ این داستان مولوی چند مسئله را مطرح کرده است.
- ۱- چه حکمتی داشت که خداوند شیطان را که موجب پلیدی و گمراه کننده است بر انسانها مسلط نماید.
- ۲- آیا وجود شیطان در دستگاه آفرینش ضرورت داشته است؟
- ۳- آیا انسان می تواند شیطان را از خود دور کند؟
- ۴- آیا موضوع شیطان از یک نقشه قبلی بود که می بایست پیاده شود.
- ۵- شیطان علت جبری معصیت نیست، بلکه خوب از بد به وسیلهٔ او تفکیک می شود.
- ۶- آیا خیر و شر هم آهنگ گشته یک کار را ایجاد می کند؟
- ۷- آیا شیطان امیدی به رحمت الهی دارد؟ و اگر امیدوار است این امید اثری خواهد داشت؟
- ۸- آیا راست گفتن ذاتاً نیک و دروغ گفتن ذاتاً بد است<sup>۱</sup>.
- محمد تقی جعفری دربارهٔ داستان معاویه و ابلیس اظهار نظر می کند:
- ”داستانی را که جلال الدین در مثنوی نقل می کند، در هیچ یک از مدارک اسلامی دیده نشده است. فقط مطالب مختصری در اصل هدف جلال الدین از بیان داستان در احادیث و کلمات علمای اسلامی وجود دارد...<sup>۲</sup>.
- شخصیت معاویه:** معاویه فرزند ابوسفیان و از دودمان امیه بن عبد شمس است. تخلف او از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام و اخلاص گری های او در زمان عثمان و بالآخره تنزل دادن خلافت الهی اسلام را تا حدود شهریار ماکیاولی و مسلط ساختن فرزندش یزید را به جوامع اسلامی و مصالحهٔ او با امپراطور روم...

۱. محمد تقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد مولوی، قسمت سوم، دفتر دوم انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۲ شمسی، ج ۵، ص ۴۲-۶۴۰.

۲. محمد تقی جعفری، ج ۵، ص ۲۰۲.

در داستانی چنین آمده است که معاویه در گوشه‌ای از قصرش خوابیده بود. که ناگهان مردی او را از خواب بیدارم کرد... معاویه از آن کس اسمش را پرسید. گفت: ابلیس. معاویه پرسید چرا امروز از خواب بیدار کردی؟ ابلیس گفت: چون وقت نماز است و پیشوای اسلام را نباید از حقایق اغراض نماید. معاویه در جواب گفت: که هرگز هدف تو این نبود. چطور ممکن است که تو مرا به طرف هدایت راهنمایی کنی؟ مثل تو مثل همان دزد نابکار است که در لباس پاسبانی آمده بود. شیطان در جواب گفت: ما در دوران‌های پیشین جزء فرشتگان بوده و از جان و دل اطاعت خدا را به جای آوردیم. ما محرم‌راز سالکان راه حق و حقیقت بوده با ساکنین عرش کبریایی محرم بودیم... معاویه گفت: راست می‌گویی؟ تو مگر همان شیطان نیستی که صدها هزار مثل من (معاویه) را منحرف ساخته‌ای؟... تو همان پلید نابکاری که در روز خدا با او به گفتگو پرداختی و به خیال خود به او پاسخ‌ها گفتی و از او سوال‌ها کردی و... چه با مسلمان که به وسیله تو دینش را از دست داده تا قعر دوزخ سرنگون شده است و چه بلعم‌ها را نا امید کرده پارسایانی چو صیصا را در کفر غوطه‌ور ساختی.

در خبر آمد که آن معاویه خفته بود در قصر در یک زاویه

\*

ناگهان مردی ورا بیدار کرد چشم چون بگشاد پنهان گشت مرد

\*

از پس در مدبری را دید کو	در پس‌پرده نهان می‌کرد رو
گفت هی تو کیستی، نام تو چیست؟	گفت نامم فاش ابلیس شقی‌ست
گفت بیدارم چرا کردی به‌جد	راست گو با من مگو برعکس و ضد
گفت هنگام نماز آخر رسید	سوی مسجد زود می‌باید دوید
من کجا باور کنم آن دزد را	دزد کی داند ثواب و مزد را
گفت شیطان که بما اغویتنی	کرد فعل خود نهان دیود نی <sup>۱</sup>

این‌جا اشاره است به آیت قرآنی: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ۝ إِنَّ عِبَادِي»

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، شماره بیت ۱۴۸۸.

لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَوِينَ<sup>۱</sup>». ترجمه: شیطان گفت: ای خدای من! بدان جهت که مرا اغوا کردی من هم در روی زمین برای اولاد آدم اشیا را زیبا و جالب نشان داده همه را اغوا خواهم کرد مگر بندگان مخلصت را.  
مولانا در بیت بالا وجود ابلیس را به عنوان یک اغوا کننده خارجی می داند نفس و غرایز حیوانی را به عنوان اغواکننده های داخلی:

گفت ما اوّل فرشته بوده ایم      راه طاعت را به جان پیموده ایم  
سالکان راه را محرم بُدیم      ساکنان عرش را همدم بُدیم

\*

گفت ابلیسش گشا این عقد را      من محکم قلب را و نقد را

شیطان مانند یک علت صد در صد و جبری برای صدور معصیت از فرزندان آدم نیست، او موجودی است خارج از وجود ما که دارای عقل و ادراک و اختیار می باشد. کار شیطان اغواگری و جلوه دادن کارهای ناشایست به صورت نیکو و شایسته است. بنابراین کسانی از اغوای شیطان گمراه خواهند شد که خودشان عقل و وجدان را که پیک امین الهی در جانهای آدمیانند سرکوب می کنند... این است معنای این که شیطان موجب تفکیک نقد از قلب است. نقد همان عقول و وجدانهای مختل شده است.<sup>۲</sup>

شیطان به معاویه گفت: مردی که بدگمانی ذهن او را مشوّش ساخته است، هیچ حقیقت و راستی را اگرچه صد نشان هم داشته باشد نخواهد پذیرفت...<sup>۳</sup>

ای انسان دانا تو بی گنه ابلیس را لعنت می کنی و تلبیس خود را نمی بینی. زیرا که همیشه تو به دنبال زندگی پرعیش و عشرت مانند دنبه که در سبزه زار زندگی می کنی، هستی.  
بی گنه لعنت کنی ابلیس را      چون نبینی از خود آن تلبیس را  
نیست از ابلیس از توست ای غوی      که چو رو به سوی دنبه می روی<sup>۴</sup>

۱. حجر (۱۵)، آیه ۳۹ تا ۴۲.

۲. محمد تقی جعفری، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳. همان، ص ۲۵۷.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره بیت ۲۷۲۲.

معاویه دوباره از شیطان سبب بیدار کردن او را می‌پرسد:  
 ای سگ ملعون جواب من بگو راستی گو و دروغی را مجو  
 من ز شیطان این نجویم کوست غیر که مرا بیدار گرداند به‌خیر<sup>۱</sup>  
 ابلیس راست مکر و عذر خویش به‌معاویه گفت:  
 گفت بسیار آن بلیس از مکر و عذر میرازو نشنید و کرد استیز و صبر<sup>۲</sup>  
 ”شیطان سخنان فریبنده زیاد گفت، اما معاویه هیچ یک از آنها را نپذیرفته  
 به‌ستیزه و پیکار خود ادامه داد. شیطان که دید چاره‌ای ندارد از ته دل و با کمال  
 خلوص گفت: که چرا او را از خواب بیدار کرده و گفت: که اگر نماز از تو  
 فوت می‌گشت، دنیای روشن در مقابل دیدگان تیره و تارگشته و از مغبون  
 شدن و احساس درد ترک نماز چشم‌هایت مانند مشک، سرازیر می‌شد و خود  
 احساس مغبون شدن و اندوه این که چه شد آن نماز و چه شد فروغ نیاز  
 به‌درگاه الهی صد نماز برای تو مفید بود، زیرا هر کس برای خود ذوقی در به‌جا  
 آوردن تکلیف به‌دست آورده است. به‌طوری‌که نمی‌تواند تحمل ترک وظیفه را  
 داشته باشد“<sup>۳</sup>.

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جعفری، محمد تقی: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، جلد پنجم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ه.ش.
۳. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به‌کوشش و اهتمام رینولد آلن نیکلسون، با مقدمه دکتر قدم علی سرامی، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۱ ه.ش.
۴. دهخدا قزوینی، علی اکبر بن خانابا خان: لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، جلد اول، ابوسعید، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۵ ه.ش.

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره بیت ۲۷۶۳، ص ۲۸۹.

۲. همان، دفتر دوم، شماره بیت ۲۷۶۴، ص ۲۸۹.

۳. محمد تقی جعفری، ج ۵، ص ۶-۲۸۵.

۵. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانبابا خان: لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، شماره مسلسل ۷۲، شماره حرف ش ۱، ۱۳۴۱ ه.ش.
۶. زرین کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: سرّ نی - نقد و تحلیل و تطبیق مثنوی، جلد اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش.
۷. عمادزاده، حسین: تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم و قرآن قصص، کتابفروشی اسلام، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.
۸. گوهرین، سید صادق: فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی، جلد هفتم، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.